

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

جمع‌بندی روایات

19 روایت از باب 29 ابواب عبادات کتاب وسائل الشیعه خواندیم. به نظر ما خیلی روشن از این روایات استفاده می‌شود که ایمان شرط برای صحت عبادات است. گفته شد دو دسته روایات وارد شده است:

دسته اول روایات

بخشی از این روایات این تعبیر را دارد که «لم يفعل شيئاً»، «لم ينفعه شيئاً»، «يعبد غير الله»، «كرماذ اشتدت»، یا حتی آن روایتی که حج اهل سنت را تشبیه کرد به حج جاهلیت، «هكذا كان يطوفون في الجاهلية لا يدنون ديناً»، حتی روایت 18 که صدر روایتش همین توضیحی بود که مفصل دیروز عرض کردم «إن الله عزوجل لم يبعث نبياً قط يدعو إلى معرفة الله ليس معها طاعة في امرٍ ولا نهی»، که گفتیم این مقدمه است و خیلی هم مورد عنایت امام علیه السلام بوده است.

در آن روایت پنجم امام علیه السلام اول قضیه ابلیس را مطرح کرده و فرمود: «والله لو أن إبليس سجد لله بعد المعصية و التكبر عمر الدنيا ما نفعه ذلك و لا قبله الله عزوجل ما لم يسجد لآدم»، بعد می‌فرماید: «و كذلك هذه الامة العاصية المفتونة بعد نبیها و بعد تركهم الامام الذي نصبه نبیهم لهم فلن يقبل الله لهم عملاً و لن يرفع لهم حسنة»؛ حسنه‌ای از اینها بالا نمی‌رود. پس اصلاً این روایاتی که مقدمه‌اش طواف جاهلیت است یا مقدمه‌اش مسئله ابلیس است، مگر می‌توانیم بگوییم عبادات ابلیس صحیح است اما خدا روز قیامت ثوابی نمی‌دهد! چنین مطلبی را نمی‌شود ملتزم شد و عبادات کسی که ولایت ندارد، را ائمه علیهم السلام به عبادت ابلیس تشبیه فرمودند.

دسته دوم روایات

یک طرف هم روایاتی است که می‌گوید: «لم يكن على الله ثوابٌ لهم حقٌّ على الله» که خدا ثوابی به اینها بدهد، ثوابی به اینها داده نمی‌شود.

آیا لسان آن طائفه که می‌گوید: «يعبد غير الله»، عبادتشان مثل عبادت جاهلیت است، مثل عبادت شیطان است، «والله شاني» ظهور قوی‌تر دارد یا این تعابیر؟ یعنی اگر فقیهی بگوید ما با کلمه «ثوابٌ» آن طایفه را تفسیر می‌کنیم، سخن ما این است که عکس قضیه است؛ یعنی آن روایات ثواب، یکی از لوازم کار اینها را بیان می‌کند، این روایات همه کار اینها را بیان کرده و می‌فرماید: «كرماذ اشتدت»، «لم يقبل الله»، «لم ينفع»، «لم يعمل»، اصلاً کاری انجام ندادند، اساس را این بیان می‌کند. در آن روایت یکی از لوازمش آمده است.

نکته شایان ذکر آن است که در روایات گاهی اوقات در بعضی از شرایط امام علیه السلام فقط یکی از لوازم آن عمل را بیان کردند، مثلاً یک گناهی ذکر می‌شود و یکی از لوازمش را ذکر می‌کنند ولی به این معنا نیست که گناه منحصر به همین است، لوازم دیگر و آثار دیگر هم دارد.

پس اینجا عمده روایات این طایفه است؛ یعنی طایفه‌ای که می‌گویند هیچ کاری انجام نداده این مثل عمل جاهلیت است، مثل عبادت شیطان است، یک لسان می‌گوید ثواب ندارد، یکی از لوازمش برایش ذکر شده، روی این حساب به نظر ما روشن است که آن طایفه اولی و دسته اولی حاکم است و مصیطر بر این روایات ثواب است. آن طایفه اولی حتی «ما یحجّ لله غیرکم»، آن روایتی که هم امام صادق علیه‌السلام و هم امام باقر علیه‌السلام و هم امام سجاد علیه‌السلام قسم می‌خورند بر اینکه اینها حج انجام نمی‌دهند.

اینکه امام علیه‌السلام می‌فرماید: «هم الناس سواؤ و انتم الحاجّ»، اگر واقعاً اینها عمل‌شان صحیح باشد امام می‌تواند تعبیر به «الناس سواؤ» کند؛ نمی‌شود تعبیر بشود بالأخره عمل صحیح انجام می‌دهند، حالا امام می‌توانست بفرماید بله، مرتبه حج شما ثواب حج شما در درجه‌ای است که قابل مقایسه با اینها نیست، اما امام یک تعبیری روی اینها می‌آورد که «الناس سواؤ» و تمام شد، «و انتم الحاجّ» شما حاجی هستید، این معنایش این است که عمل آنها کالعدم است و اینطور باید مطرح کرد.

نکته دیگر آن‌که، تفکیک بین قبول و صحت و تفکیک بین ثواب و صحت اصطلاح فقهائی است. در روایات وقتی می‌گویند ثواب ندارد یعنی صحیح نیست. این جواب اول این‌که بر اساس اینکه تفکیک بین صحت و قبول را ببینیم در روایات هم هست، ما گفتیم در بعضی از روایات داریم که قبول در مقابل صحت است، اما اساس این است که در روایات قبول یعنی صحت و صحت یعنی قبول، این تفکیک فقهائی است. پاسخ دوم این‌که این تفکیک اصلاً درست نیست، در روایات وقتی می‌گویند «سعیه غیر مقبول» یا «سعیه لا ثواب له» یا «غیر صحیح» یک معنا دارد، ائمه علیهم‌السلام آن هم در شرایط آن زمان می‌خواستند بگویند این صحیح نیست می‌گفتند این ثواب ندارد.

روایات باب اول از ابواب مقدمه العبادات

در باب اول از ابواب مقدمه العبادات 39 روایت وجود دارد. من به بعضی اشاره‌ای می‌کنم ببینیم، واقعاً باید تک تک این روایات را مورد بحث و دقت قرار داد.

روایت اول

وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ السِّمِّطِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ قَالَ: الْإِسْلَامُ هُوَ الظَّاهِرُ الَّذِي عَلَيْهِ النَّاسُ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا (رَسُولُ اللَّهِ) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَإِقَامُ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ وَحُجُّ الْبَيْتِ وَصِيَامُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَهَذَا الْإِسْلَامُ.^[1]

این روایت، حدیث 13 باب است. طبق این روایت حضرت فرمود: اسلام همین ظاهری است که سنی‌ها هم دارند، «شهادة أن لا إله إلا الله و أن محمداً صلی‌الله‌علیه‌وآله رسول الله و إقام الصلاة و إيتاء الزكاة و حج البيت و صيام شهر رمضان فهذا الاسلام». در روزهای اول عرض کردم این استفتایی که از برخی مراجع بزرگ نقل شده که متن استفتا این است که «إنّ المسلم غیر الاثنا عشری مسلّم واقعاً و ظاهراً لا ظاهراً فقط، این یک قسمت جواب استفتا و فتواست، قسمت دوم هم این است که

اعمالشان هم تماماً مجزى است.

اشکال ما این بود که اصلاً اسلام را نمی‌شود تقسیم کرد به واقع و ظاهر، ما دو نوع اسلام نداریم بلکه اسلام یعنی ظاهر، کسی که شهادتین را گفت مسلمان می‌شود، وقتی می‌فرمائید اسلام واقعی یعنی همان ایمان، قطعاً البته ایشان این را اراده نکرده؛ چون غیر اثناعشری که ایمان ندارد! ولی این تعبیر چطور شده در فتوا آمده؟ در این روایت امام می‌فرماید: «الاسلام هو الظاهر الذى عليه الناس».

روایت دوم

وَفِي كِتَابِ الْمَجَالِسِ وَ كِتَابِ صِفَاتِ الشَّيْعَةِ وَ كِتَابِ التَّوْحِيدِ وَ كِتَابِ إِكْمَالِ الدِّينِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى الدَّقَاقِ وَ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقِ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ عَنْ أَبِي تَرَابٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الرَّوْبَانِيِّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَعْرِضَ عَلَيْكَ دِينِي فَقَالَ هَاتِ يَا أَبَا الْقَاسِمِ فَقُلْتُ إِنِّي أَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ إِلَى أَنْ قَالَ وَ أَقُولُ: إِنَّ الْفَرَائِضَ الْوَاجِبَةَ بَعْدَ الْوَلَايَةِ الصَّلَاةُ وَ الزَّكَاةُ وَ الصَّوْمُ وَ الْحَجُّ وَ الْجِهَادُ وَ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَبَا الْقَاسِمِ هَذَا وَ اللَّهُ دِينُ اللَّهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِعِبَادِهِ فَأَتَيْتُ عَلَيْهِ تَبَتُّكَ اللَّهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ.^[2]

در حدیث بیستم، عبدالعظیم بن عبدالله حسنی می‌گوید: «دخلت على سيدي علي بن محمد (امام هادی) فقلت: (همان روایت معروف که من آمدم دین خودم را بر شما عرضه کنم) به حضرت عرض کردند که «إن الله واحد الى ان قال و إن الفرائض الواجبة بعد الولاية الصلاة و الزكاة و الصوم و الحج و ...» است.

روایت سوم

وَفِي الْخِصَالِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ وَ جَعْفَرِ بْنِ سُلَيْمَانَ جَمِيعاً عَنْ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينَ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثُّمَالِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَنِي الْإِسْلَامِ عَلَى خَمْسِ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءِ الزَّكَاةِ وَ حِجِّ الْبَيْتِ وَ صَوْمِ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ الْوَلَايَةِ لَنَا أَهْلِ الْبَيْتِ فَجَعَلَ فِي أَرْبَعٍ مِنْهَا رُخْصَةً وَ لَمْ يُجْعَلْ فِي الْوَلَايَةِ رُخْصَةً مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ لَمْ تَكُنْ عَلَيْهِ الزَّكَاةُ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ فَلَيْسَ عَلَيْهِ حَجٌّ وَ مَنْ كَانَ مَرِيضاً صَلَّى قَاعِداً وَ أَفْطَرَ شَهْرَ رَمَضَانَ وَ الْوَلَايَةُ صَحِيحاً كَانَ أَوْ مَرِيضاً أَوْ ذَا مَالٍ أَوْ لَا مَالٍ لَهُ فَهِيَ لَا زِمَةَ.^[3]

این روایت را ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: «بنی الاسلام على خمس اقام الصلوة و ايتاء الزكوة و حج البيت و صوم شهر رمضان و الولاية لنا على اهل البيت فجعل في اربع منها رخصة؛ خدای تبارک و تعالی در چهار موردش رخصت قرار داده «و لم يجعل في الولاية رخصة»، بعد می‌فرماید: «من لم يكن له مال لم تكن عليه زكاة»؛ کسی که مال ندارد زکات بر عهده‌اش نیست. کسی که مال ندارد حج نباید برود، کسی که مریض است نشسته نماز بخواند و در ماه رمضان افطار کند.

می‌گوئیم اینکه در ولایت رخصت نیست یعنی چه؟ می‌فرماید: «و الولاية صحيحاً كان أَوْ مريضاً أَوْ ذَا مَالٍ أَوْ لَا مَالٍ لَهُ»، در هر شرایطی «فهي لازمة»؛ یعنی در این مورد رخصتی وجود ندارد. لذا این شرط و رکن از ارکان اسلام در هیچ حالتی نباید ترک شده و تضعیف شود. همچنین آن احتمال که بعضی در باب 29 دادند (که احادیث آن باب اخلاقی است) در مورد «بنی الاسلام على خمس» اصلاً چنین توهمی نمی‌آید.

وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ جَمِيعاً عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الْحَجِّ وَ الصَّوْمِ وَ الْوَلَايَةِ قَالَ زُرَّارَةُ فَقُلْتُ وَ أَيُّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ فَقَالَ الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهُنَّ وَ الْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ قُلْتُ ثُمَّ الَّذِي يَلِي ذَلِكَ فِي الْفَضْلِ فَقَالَ الصَّلَاةُ قُلْتُ ثُمَّ الَّذِي يَلِيهَا فِي الْفَضْلِ قَالَ الزَّكَاةُ لِأَنَّهُ قَرَنَهَا بِهَا وَ بَدَأَ بِالصَّلَاةِ قَبْلَهَا قُلْتُ فَالَّذِي يَلِيهَا فِي الْفَضْلِ قَالَ الْحَجُّ قُلْتُ مَاذَا يَتَّبَعُهُ قَالَ الصَّوْمُ الْحَدِيثُ. [41]

این روایت از جهت سند صحیح اعلائی است. امام باقر علیه السلام می فرماید: «بنی الاسلام على خمسة اشياء على الصلوة و الزکوة و الحج و الصوم و الولاية»، زراره می گوید عرض کردم: «أى شيء من ذلك افضل؟ فقال الولاية افضل لأنها مفتاحهن و الوالی هو الدلیل علیهن»؛ وقتی ولایت مفتاح صلاة است، صلاة بدون مفتاح مگر می شود؟ یعنی اگر این مفتاح نباشد صلاة کالعدم است.

وَعَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ الْعَرَزَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَثَنَّا فِي الْإِسْلَامِ ثَلَاثَةَ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الْوَلَايَةِ لَا تَصِحُّ وَاحِدَةً (مِنْهَا إِلَّا بِصَاحِبَتِهَا). [5]

امام صادق علیه السلام می فرماید: «اثنا في الاسلام ثلاثة» (اثناي جمع اثفيه است و اثفيه سنگی را می گویند که دیگ را روی آن می گذارند)، صلاة و زکات و ولایت (که دلیل بر این است که عدد مفهوم ندارد)، «لا تصح واحدة منها الا بصاحبتها».

این روایت را در گذشته نیز خواندیم:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ صَفْوَانَ وَ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُدَيْنَةَ عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْعِجَلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ قَالَ: كُلُّ عَمَلٍ عَمِلَهُ وَ هُوَ فِي حَالِ نَصْبِهِ وَ ضَلَالَتِهِ ثُمَّ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَرَفَهُ الْوَلَايَةُ فَإِنَّهُ يُؤْجَرُ عَلَيْهِ إِلَّا الزَّكَاةَ فَإِنَّهُ يُعِيدُهَا لِأَنَّهُ وَضَعَهَا فِي غَيْرِ مَوَاضِعِهَا لِأَنَّهَا لِأَهْلِ الْوَلَايَةِ وَ أَمَّا الصَّلَاةُ وَ الْحَجُّ وَ الصِّيَامُ فَلَيْسَ عَلَيْهِ قَضَاءٌ. [6]

امام صادق علیه السلام می فرماید: هر عملی را که در حال مخالفت انجام می دهد، «ثم من الله تعالى عليه و عرفه الولاية فإنه يوجر عليه»؛ اگر ولایت پیدا کرد آن عمل صحیح می شود؛ یعنی ولایت حتی به نحو شرط متأخر هم باشد درست می شود. طهارت قابلیت شرط متأخر ندارد و اگر نباشد نماز باطل است الی الابد، اما یک کسی 50 - 60 سال نماز خوانده و شرط ولایت نداشته بعد که خدا بر او منت گذاشت و ولایت پیدا کرد عملش صحیح می شود و هم ثواب داده می شود. «یوجر علیه» قیدش «من الله تعالى» است، عملی که بعداً این آدم ایمان می آورد «یوجر علیه» و اگر ایمان نیاورد «لا یوجر و لا یقبل»، عمل زمان تحقق عمل فی حال نصب است، می گوید در زمانی که ناصبی بوده یا مخالف بوده نماز خواند.

ما روایتی نداریم که دلالت کند بر اینکه اگر سنی «مات سنياً» اما عملش مبرء ذمه اش است، اصلاً بر این معنا دلیل نداریم. برخی از آقایان فرمودند ما قاعده الزام را مطرح کنیم که مطرح می کنیم، ولی به حسب اولی این عمل «یکون باطلاً»، این عمل به حسب اولی اش فاقد شرط است، شرط صحّت العمل ایمان است و چون فاقد شرط است نفی شرط مستلزم نفی مشروط است و این عمل باطل است.

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ صَفْوَانَ وَابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْعَجَلِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ حَجَّ وَهُوَ لَا يَعْرِفُ هَذَا الْأَمْرَ ثُمَّ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِ بِمَعْرِفَتِهِ وَالدِّينُونَةَ بِهِ عَلَيْهِ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ أَوْ قَدْ قَضَى فَرِيضَتَهُ فَقَالَ قَدْ قَضَى فَرِيضَتَهُ وَ لَوْ حَجَّ لَكَانَ أَحَبَّ إِلَيَّ قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ حَجَّ وَهُوَ فِي بَعْضِ هَذِهِ الْأَصْنَافِ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ نَاصِبٍ مُتَدِينٍ ثُمَّ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِ فَعَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ يَقْضِي حَجَّةَ الْإِسْلَامِ فَقَالَ يَقْضِي أَحَبُّ إِلَيَّ الْحَدِيثُ. [7]

طبق این روایت برید بن معاویہ از امام صادق علیه السلام درباره کسی می پرسد که حج انجام داده اما سنی است، «ثُمَّ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِ بِالْمَعْرِفَةِ وَ الدِّينُونَةَ بِهِ عَلَيْهِ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ؟»؛ در ذهن راوی اینجا این بوده که اگر ایمان نیاورد عملش صد در صد باطل است، منتہی آنچه سبب شک برای راوی شده این است که می گوید حالا که ایمان آورد باز هم باید قضا کند؟ «أَوْ قَدْ قَضَى فَرِيضَةً؟» امام علیه السلام می فرماید: «قد قضی فريضة»، اما اگر حج انجام بدهد برای من محبوبتر است.

پرسش مطرح در اینجا آن است که اگر آن حج صحیحاً بوده ایمان هم که بعد بیاورد و می گوئیم ایمان سبب می شود که ثواب هم به او بدهند، کاری به صحت آن عمل ندارد، امام علیه السلام به چه معنا می گوید «ولو حج لكان احب الي»، آن حج ناقص است. این آدم ایمان آورد، حال که ایمان آورد امام می فرمایند بعد الایمان ما کشف از این می کنیم که «قد قضی فريضة»، پس نباید قضا کند و حجة الاسلام بر ذمه اش نیست ولی بهتر این است که انجام بدهد.

سخن ما این است که اگر عمل در ظرف خودش صحیحاً واقع شده؛ یعنی بگوئیم ایمان شرط صحت نبوده، بعد هم که ایمان می آورد «یوجز علیه»؛ یعنی مرحله کمالش هم درست می شود، برای چه مستحب است که اعاده کند؟ «بعد الایمان یوجز علیه»، یعنی با ایمان کمالش درست شد، اگر گفتیم ایمان شرط کمال است بعد از اینکه ایمان آورد، پس کشف از این می کند که این عمل لو خلّی و طبعه فاقد صحت است.

بنابراین عبارت «يقضى احبّ إلي»، قرینه روشن است بر اینکه این عمل لو خلّی و طبعه فاقد صحت است. ایمان متأخر دو کار می کند: هم عمل قبل را صحیح می کند و هم موجب اجر و کمالش می شود، اما اگر گفتیم عمل تمام شرایط را داشته، ایمان بعد هم می آید فقط کمالش را درست می کند، این «لو حج لكان احب» اصلاً معنا ندارد.

جمع بندی روایات

تنها نکته ای که باقی می ماند این است ما که می گوئیم ایمان شرط برای صحت است، آیا آن کسی که جحد و انکار می کند عملش باطل است؟ یعنی ممکن است کسی بگوید: از این روایات مجموعاً استفاده می کنیم که «الجاحد للولاية»، عملش باطل است، اما آن کسی که جحد ندارد و کسی هم نبوده که به او تفهیم کند که باید ولایت را داشته باشی، بعید نیست بگوئیم اینجا نمی توانیم استفاده کنیم که عمل او باطل است؛ چون در همین باب 29 در بعضی از روایاتش «جاهلاً بحقنا» هم دارد، «و لم يعرف حقنا و حرمتنا» هم دارد، منتہی در بعضی از روایات دارد: «بجحدهم حقنا و تكذيب ايانا»، که این هم باید جزء طایفه اول قرار داد که خدای تبارک و تعالی در وقت هر نمازی «يصلّيها هذا الخلق لعنة»؛ خدا لعنت می کند بر آنهایی که مخالف ولایت هستند، بعد حضرت می فرماید «بجحدهم حقنا و تكذيبهم ايانا»، اما خیلی از روایاتش هم دارد، روایت بعد هم دارد «لو جحد أن يعمر» که معنایش پوشش است و نه جحد انکاری.

بنابراین در اکثر روایات دارد «لم يعرف»، در روایت پانزدهم دارد: «لقيني جاحداً لولاية علي لأكبتة في سقر»، به حسب صناعت

اصول می‌گوئیم اینها تنافی ندارند، آن روایات می‌گوید: «لم يعرف» و این روایت هم می‌گوید جاحد و منکر است، مطلق «لم يعرف» موضوع برای بطلان است و آن جاحد هم موضوع برای بطلان است و تنافی بین‌شان وجود ندارد، ولی در مجموع می‌گوئیم نسبت به جاحد یقینی است؛ یعنی کسی که «جحد ولایة الائمه علیهم‌السلام» را نمازش باطل است، آن «لم يعرف» هم حمل بر جحد کنیم، اما کسی که مستضعف است و اصلاً انکار نکرده ولی چون به او نگفتند هم نتوانسته و موفق به این نشده، نمی‌شود از این روایت استفاده کرد که اعمال عبادی او باطل است.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

-
- [1] . الكافي 2- 24- 4؛ وسائل الشيعة؛ ج1، ص: 18، ح 13.
- [2] . أمالي الصدوق 278- 24، صفات الشيعة 48- 68، التوحيد 81- 37، إكمال الدين 379- 1؛ وسائل الشيعة؛ ج1، ص: 20، ح 20.
- [3] . الخصال 278- 21؛ وسائل الشيعة؛ ج1، ص: 23، ح 24.
- [4] . الكافي 2- 18- 5؛ وسائل الشيعة؛ ج1، ص: 13، ح 2.
- [5] . الكافي 2- 18- 4؛ وسائل الشيعة؛ ج1، ص: 16، ح 7.
- [6] . التهذيب 5- 9- 23؛ وسائل الشيعة؛ ج1، ص: 125، ح 317- 1.
- [7] . التهذيب 5- 9- 23، والاستبصار 2- 145- 472؛ وسائل الشيعة؛ ج11، ص: 61، ح 14241- 1.